**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020914**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد زکات در نقود رایجه صحبت بود، دلیل چهارمی که آقای شهیدی از آقای منتظری برگرفتند را توضیح می‌دادیم و یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم، آقای شهیدی خیلی وقت‌ها مثلا بعضی بحث‌ها را که آقایان می‌گیرند خیلی پر و بال می‌دهند، یعنی ولو ممکن است در بعضی جهات اشکال داشته باشیم ولی انصافش این است که آن تقریبی که ایشان می‌کند خیلی وقت‌ها تقریب پخته‌تر و قشنگ‌تری هست نسبت به آن تقریب اصلی که در کلمات آقایان وارد شده. در این تقریبی که اینجا مطرح فرموده بودند این موضوع بود که احتیاجاتی که یکی از نکاتی که در این تقریب اشاره کرده بودند زیاد شدن و متنوع شدن احتیاجات کنونی فقرا هست که عرض کردیم ظاهر ما یکتفون به هم همین هست که تمام احتیاجات هر عصر و دوره‌ای را زکات تأمین می‌کند. مرحوم شهید صدر یک مطلبی ازشان استفاده می‌شود که آقای شهیدی آن مطلب را هم آورده. شهید صدر به تناسب این که حکومت در قبال فقرا چه وظایفی دارد، در کتاب اسلام یعود الحیاة به تناسب اشاره می‌کند که از نصوص زکات استفاده می‌شود که هدف زکات این هست که زکات فقرا را به، نه تنها حوائج ضروری زندگی‌شان تأمین کند آنها را به سطح متوسط جامعه برساند. عرض کردم استشهاد ایشان عمدتا به روایت ابی بصیر هست، ۱۳۰۷۳. که هم از جهت سندی و هم از جهت متنی نیازمند بررسی هست. این روایت این هست:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ»

این ۱۳۰۷۳، رقم ۱۶ از باب ۲ از ابواب من یصح الزکات.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا لَهُ ثَمَانُمِائَةِ دِرْهَمٍ وَ هُوَ رَجُلٌ»

حالا اینجا در پاورقی نوشته خِفاف یا خَفاف قلیل المال، ممکن است خَفّاف باشد، خفّاف یعنی بائع الخُف، خُف یک چیزی هست بین جوراب و کفش، یک چیزهایی که خادم‌های حرم امام رضا شاید دیده باشید در پاپوش‌هایی که می‌پوشند و اینها. اینها خُف است، حالا خِفاف یا خَفّاف حالا آنش خیلی مهم نیست.

«خَفَّافٌ وَ لَهُ عِيَالٌ كَثِيرَةٌ أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَ يَرْبَحُ فِي دَرَاهِمِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ وَ يَفْضُلُ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ»

مراد از ابا محمد همان ابی بصیر هست، ابی بصیر یحیی ملقب به ابا محمد بوده، من در بحثی که در مورد ابو بصیر دنبال می‌کردم به عنوان حاشیۀ بر رسالۀ ابی بصیر این را مواردی که امام علیه السلام خطاب ابا محمد کرده بودند را به عنوان قرینۀ یحیی ذکر می‌کردیم و در تأیید فرمایش ایشان که ابا بصیر مطلق منصرف به یحیی هست از این کنیۀ ابو محمد استفاده می‌کردیم، به هر حال.

«أَ يَرْبَحُ فِي دَرَاهِمِهِ مَا يَقُوتُ بِهِ عِيَالَهُ وَ يَفْضُلُ»

فرض این است این ۸۰۰ درهم دارد و این ۸۰۰ درهمش وسیلۀ ربحش هست، سرمایه‌اش است، امام علیه السلام می‌گوید که این ۸۰۰ درهمی که دارد اینقدر سود برایش دارد که زندگی نان‌خورهایش را تأمین کند و یفضل، زیاده هم بیاید؟

«قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ كَمْ يَفْضُلُ» چقدر زیاد می‌آید؟ «قُلْتُ لَا أَدْرِي قَالَ إِنْ كَانَ يَفْضُلُ عَنِ الْقُوتِ مِقْدَارُ نِصْفِ الْقُوتِ فَلَا يَأْخُذِ الزَّكَاةَ وَ إِنْ كَانَ أَقَلَّ مِنْ نِصْفِ الْقُوتِ أَخَذَ الزَّكَاةَ»

اگر از قوت به اندازۀ نصف قوت هم اضافه بیاید این می‌تواند زکات بگیرد. یعنی زکات نمی‌گیرد. ولی اگر کمتر هست می‌تواند زکات بگیرد.

**شاگرد:** آن ظاهرش فقط خوراک است؟

**استاد:** حالا این هم صحبت می‌کنیم.

«قُلْتُ فَعَلَيْهِ فِي مَالِهِ زَكَاةٌ تَلْزَمُهُ»

این آقا که زکات می‌گیرد خودش هم باید زکات بپردازد؟

«قَالَ بَلَى» واجب است کأنّ زکات بدهد.

«قُلْتُ كَيْفَ يَصْنَعُ» این زکات را چه کار می‌کند؟

«قَالَ يُوَسِّعُ بِهَا عَلَى عِيَالِهِ فِي طَعَامِهِمْ وَ كِسْوَتِهِمْ وَ شَرَابِهِمْ فَإِنْ بَقِيَ مِنْهَا شَيْ‌ءٌ يُنَاوِلُهُ غَيْرَهُمْ»

خلاصه این زکاتی را که هست یناوله غیرهم.

«وَ مَا أَخَذَ مِنَ الزَّكَاةِ فَضَّهُ عَلَى عِيَالِهِ حَتَّى يُلْحِقَهُمْ بِالنَّاسِ.»

آن تکه‌ای که آقای صدر رویش تمسک کردند این ذیل حتی یلحقهم بالناس کأنّ هدف زکات این هست که اینها یلحقهم بالناس.

خب این روایت در سندش علی بن ابراهیم و پدرش که بحثی نیست. بکر بن صالح تضعیف شده ولی از آن طرف احمد بن محمد بن عیسی ازش اکثار روایت دارد و ما به تضعیفات در مقابل چیزهایی مثل اکثار روایت به خصوص احمد بن محمد بن عیسی که اکثار روایتش خیلی مهم هست چیزی نداریم. این احمد بن محمد بن عیسی مرحوم شیخ صدوق در مقدمۀ کمال الدین در مقام تعریف از یکی هست آل صلت، یک بنده خدایی آل صلت بوده در مقام تعریف از او می‌گوید که مثلا پدرش چه شکلی بود، خانواده‌های او را شروع می‌کند تعریف کردن، من جمله عبد الله بن صلت را در مقام تعریفش بر آمده، می‌گوید و کان احمد بن محمد بن عیسی فی فضله و جلالته یروی عنه و بقی حتی لقیه محمد بن حسن صفار و رویٰ عنه. این فلما اظفرنی الله بهذا الرجل من هذا البیت الشریف تا آخر عبارت که پیداست که در مقام تعریف این بیت و این که چقدر بیت مهمی هستند و اینها. تعریفی که ازش کرده دو نکته دارد، یکی اینکه احمد بن محمد بن عیسی ازش روایت می‌کند، یکی صفار روایت می‌کند، این دو نفر فقط. احمد بن محمد بن عیسی هم فی فضل و جلالته تعبیر می‌کند. و حالا آن و بقی حتی لقی محمد بن حسن صفار را حالا شما ممکن است بگویید طبقه‌اش اینقدر می‌خواهد طبقه‌اش هم تعیین کند ولی آن احمد بن محمد بن عیسی را در مقام تعریف است روشن است. این همین عبد الله بن صلت که احمد بن محمد بن عیسی ازش نقل می‌کند ۲۰، ۳۰ تا روایت بیشتر ندارد، اندازۀ همین بکر بن صالح، بکر بن صالح هم مثل همان الآن شما در مشایخ احمد بن محمد بن عیسی بزنید به ترتیب بیایید، بکر بن صالح و عبد الله بن صلت تقریبا در یک رده هستند، اینها همه‌شان مثلا، با تکراریاتشان ۵۰، ۶۰ تا روایت دارند. حالا من دقیق آمار دستم نیست ولی همین حدودهاست و این است که اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی از بکر بن صالح دلیل بر وثاقتش هست و به خصوص بکر بن صالح کسی روایت‌هایش را ببیند کاملا متوجه می‌شود که تضعیفاتش مربوط به مسائل مربوط به غلو و اینجور چیزها هست، خیلی در روایت‌های مربوط به مقامات ائمه و اینجور چیزها روایات دارد بکر بن صالح اگر ببینید آن تضعیفاتی که شده به نظر می‌رسد ناظر به همان مسائل غلو و اینهاست که تضعیف در این زمینه‌ها اعتبار ندارد.

«عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ» حسن بن علی، حسن بن علی بن فضال هست که فطحی ثقه است، البته حسن بن علی بن فضال ظاهرا موقع مرگش برگشته در موقعی که در حال احتضار بوده، ولی بعید است این مقدار کافی باشد برای تصحیح روایاتش. این که می‌گویم بعید است به طور قاطع نمی‌گویم چون بحث صحت مذهب یک بحث عقلایی نیست، یک تعبد شرعی هست که تعبد شرعی گفته باید شخص صحت مذهب داشته باشد. ممکن است کسی قائل بشود که صحت مذهب ولو حین مرگ هم کفایت کند در این که شارع مقدس اجازه داده باشد از روایت شخص ثقه‌ای که هنگام مرگ صحت مذهب داشته اخذ بکنیم. ولی بعید است یعنی لا اقل واضح نیست که این مقدار کفایت بکند برای پذیرش روایت‌های حسن بن علی بن فضال. ولی خب دو نفر در سند این روایت هستند، اسماعیل بن عبدالعزیز و پدرش که اینها روایت را ضعیف می‌کنند، این سند کافی را.

ولی روایت در فقیه وارد شده، سأل ابوبصیر دارد، به طریق شیخ صدوق به ابو بصیر هم طریق صحیحی است. ممکن است بشود روایت را تصحیح کرد، حالا یک ان قلت و قلت‌هایی هست که آنها بماند. این از جهت سندی با اعتماد به سند فقیه ممکن است این روایت قابل اخذ باشد. ولی متن روایت آیا اوّلاً این حتی یلحقهم بالناس مراد چی است؟ یلحقهم بالناس یعنی به متوسط مردم آنها را ملحق کند یا به مردم غیر فقیر ملحق کند؟ یعنی از دایرۀ فقر خارجش کند. ما اینجور می‌فهمیم حتی یلحقهم بالناس می‌گوید که فقیر است، مخارج زندگی‌اش را ندارد می‌گوید اینها را بگیرد تا از دایرۀ فقر خارج بشود، این که مراد این باشد که اگر دایرۀ فقر هم خارج شده هنوز ولی به حد متوسط جامعه هم نرسیده، نه حق داشته باشد زکات بگیرد برای این که به حد متوسط جامعه برسد. این از روایت استفاده نمی‌شود. اگر ذاتا هم این از روایت استفاده بشود روایت‌های مکرری داریم که شخصی که یکفیه، یعنی مؤنه‌اش کفایتش می‌کند، این نمی‌تواند زکات بگیرد، خب این زکات مثلا ببینید همین روایتی که قبل از این روایت در اینجا نقل شده.

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الزَّكَاةَ تَحِلُّ لِمَنْ لَهُ ثَمَانُمِائَةِ دِرْهَمٍ، وَ تَحْرُمُ عَلَى مَنْ لَهُ خَمْسُونَ دِرْهَماً،»

زکات گاهی اوقات برای کسی که ۸۰۰ درهم دارد زکات جائز است، ولی کسی که ۵۰ درهم دارد زکات جایز نیست، می‌گوید چطور؟

«قَالَ:قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَكُونُ لِصَاحِبِ الثَّمَانِمِائَةِ عِيَالٌ وَ لَا يَكْسِبُ مَا يَكْفِيهِ، وَ يَكُونُ صَاحِبُ الْخَمْسِينَ دِرْهَماً لَيْسَ لَهُ عِيَالٌ وَ هُوَ يُصِيبُ مَا يَكْفِيهِ.»

کسی هست که آن عیالوار است ۸۰۰ درهم کفایتش نمی‌کند، ولی این تنهاست، همان ۵۰ درهم بسش است و ما یصیب ما یکفیه. آن چیزی که هست تعبیر یکفیه که عرض کردم بیشترین تعبیری که در روایات ما هست همین بحث یکفیه هست، یا روایت زرعة عن سماعة شبیه همین در همین باب هست.

«قَدْ تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِصَاحِبِ السَّبْعِمِائَةِ وَ تَحْرُمُ عَلَى صَاحِبِ الْخَمْسِينَ دِرْهَماً فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يَكُونُ هَذَا فَقَالَ إِذَا كَانَ صَاحِبُ السَّبْعِمِائَةِ لَهُ عِيَالٌ كَثِيرٌ فَلَوْ قَسَمَهَا بَيْنَهُمْ لَمْ تَكْفِهِ» مهم این است «فَلْيُعِفَّ عَنْهَا نَفْسُهُ وَ لْيَأْخُذْهَا لِعِيَالِهِ وَ أَمَّا صَاحِبُ الْخَمْسِينَ فَإِنَّهُ يَحْرُمُ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ هُوَ مُحْتَرِفٌ يَعْمَلُ بِهَا وَ هُوَ يُصِيبُ مِنْهَا مَا يَكْفِيهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

از ۵۰ درهم تنها اگر کفایت کند آن دیگر حق ندارد زکات بگیرد.

یا بعضی تعبیرات روایات دیگر یقوت بها عیاله، قوت عیال را، آن سؤالی که ایشان کردند قوت مراد غذا و اینهاست، اگر قوت غذا هم باشد از باب مثال هست برای نیازهای غذا، این روایت:

«مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ غَيْرِهِ ... قَالَ تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ سَبْعُمِائَةِ دِرْهَمٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ وَ يُخْرِجُ زَكَاتَهَا مِنْهَا وَ يَشْتَرِي مِنْهَا بِالْبَعْضِ قُوتاً لِعِيَالِهِ وَ يُعْطِي الْبَقِيَّةَ أَصْحَابَهُ وَ لَا تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ خَمْسُونَ دِرْهَماً وَ لَهُ حِرْفَةٌ يَقُوتُ بِهَا عِيَالَهُ‌» قوت تعبیر کرده.

البته مراد از این بحث یقوت یا یکفیه آن حداقل حداقل نیست، یعنی آن چیزی که کمتر از آن بمیرد. اوّلا چیزهایی که آبروی شخص به آن وابسته است خب آنها از روایات هم استفاده می‌شود که اینها را در این بحث حساب می‌شود. می‌گوید که کسی خانه دارد، زندگی دارد و اینها خانه و غلام و امثال اینها اینها مانع از این نیست که طرف زکات بگیرد، نه ۱۳۰۷۹ باز در باب بعدی هست. روایت بعدی‌اش ظاهرا همین روایتی که دارم می‌خوانم سندش همین سند روایت مورد بحث ما بوده، این روایت بعدی ۱۳۰۷۹ سندش این است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِيهِ»

اینجا بین ابراهیم بن هاشم و اسماعیل بن عبد العزیز در ۱۳۰۷۳ که خواندم بکر بن صالح عن الحسن بن علی واسطه ولی اینجا ندارد، ظاهرا در کافی سقط شده، همین روایت این صدری که در این روایت هست در رجال کشی وارد شده آنجا ابراهیم بن هاشم به توسط بکر بن صالح عن الحسن بن علی از اسماعیل بن عبد العزیز نقل می‌کند. اینها خیلی وقت‌ها منشأ این سقط‌ها یک تعلیقی هست که در آن مصدر اوّلیه رخ داده. احتمالا این روایت، دو تا روایت اسماعیل بن عبد العزیز و این اسماعیل بن، پشت سر هم بودند، تصور شده که این اسماعیل بن عبد العزیز به خاطر قسمتی از سند فرض کنید در کتاب ابراهیم بن هاشم ممکن است ابراهیم بن هاشم مراجعه کرده به کتاب ابن فضال متوجه تعلیق سند نشده، ابن فضال قبلش نوشته بوده که، نه مثلا علی بن ابراهیم متوجه تعلیق سند در کتاب مثلا پدرش نشده یا کلینی متوجه تعلیق سند نشده خیال کرده که اینجا اسماعیل بن عبد العزیز، حالا به خصوص اگر علی بن ابراهیم متوجه تعلیق در کتاب پدرش نشده باشد که از همه روشن‌تر است، فرض کنید در کتاب پدرش سند اوّل اینجور بوده بکر بن صالح عن الحسن بن علی عن اسماعیل بن عبد العزیز بعد گفته اسماعیل بن عبدالعزیز عن ابیه. این اسماعیل بن عبدالعزیز عطف، یعنی تعلیق بر سند قبل بوده، بکر بن صالح عن الحسن بن علی درش حذف شده بوده، تعلیقا، ایشان متوجه نشده علی بن ابراهیم مطلبی را که در کتاب پدرش بوده و بکر بن صالح عن الحسن بن علی افتاده باشد. یکی از جهاتی که منشأ سقط می‌تواند باشد. عرض کردم همین روایت علاوه بر این در رجال کشی وارد شده الآن آدرسش را دقیق یادم نیست یادداشت نکردم آنجا مراجعه کنید به رجال کشی در ترجمۀ ولید بن صبیح این وارد شده روایت هست. روایت این است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ لَنَا صَدِيقاً وَ هُوَ رَجُلٌ صَدُوقٌ يَدِينُ اللَّهَ بِمَا نَدِينُ بِهِ فَقَالَ مَنْ هَذَا يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الَّذِي تُزَكِّيهِ»

این کسی که تزکیه‌اش می‌کنی هم از جهت صداقت می‌گوید آدم درستی است هم از جهت دیانت می‌گویی آدم دینداری است و مؤمن است و شیعه است و امامی است و اینها.

«فَقَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحٍ» امام علیه السلام می‌آید «فَقَالَ رَحِمَ اللَّهُ الْوَلِيدَ بْنَ صَبِيحٍ» یک ذکر خیری هم از پدرش می‌کنند «مَا لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ» حالا چی است به اصطلاح موضوع شما در مورد این هست قضیه‌اش چی است؟ «قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَهُ دَارٌ تَسْوَى أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ لَهُ جَارِيَةٌ وَ لَهُ غُلَامٌ يَسْتَقِي عَلَى الْجَمَلِ كُلَّ يَوْمٍ مَا بَيْنَ الدِّرْهَمَيْنِ إِلَى الْأَرْبَعَةِ» خانه دارد، قیمتش ۴۰۰۰ درهم است، جاریة دارد، غلام دارد، این غلامش هم اهل کار می‌کند «يَسْتَقِي عَلَى الْجَمَلِ كُلَّ يَوْمٍ مَا بَيْنَ الدِّرْهَمَيْنِ إِلَى الْأَرْبَعَةِ» شغل آب کشی دارد، سقاء است، آب برای افراد می‌برد روی شتر، روزی ۲ الی ۴ درهم هم اضافی از این غلامش برایش حاصل می‌شود.

«سِوَى عَلَفِ الْجَمَلِ وَ لَهُ عِيَالٌ» این عیال‌وار هم هست.

«أَ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الزَّكَاةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ لَهُ هَذِهِ الْعُرُوضُ» این چیزها را هم دارد.

«فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَتَأْمُرُنِي أَنْ آمُرَهُ أَنْ يَبِيعَ دَارَهُ وَ هِيَ عِزُّهُ وَ مَسْقَطُ رَأْسِهِ أَوْ يَبِيعَ جَارِيَتَهُ الَّتِي تَقِيهِ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ وَ تَصُونُ وَجْهَهُ وَ وَجْهَ عِيَالِهِ أَوْ آمُرَهُ أَنْ يَبِيعَ غُلَامَهُ وَ جَمَلَهُ وَ هُوَ مَعِيشَتُهُ وَ قُوتُهُ»

خلاصه می‌گوید خانه‌اش که آبرویش با این خانه‌اش است و خدمتکاری که بالأخره به این خدمتکار احتیاج دارد آبروداری می‌کند و این خدمتکار، اینها را بفروشد و خرج کند؟ یا این غلامی که به وسیلۀ این غلام این کار می‌کند پولش را می‌دهد به این و این زندگی‌اش را می‌چرخد؟ می‌گوید نه «بَلْ يَأْخُذُ الزَّكَاةَ فَهِيَ لَهُ حَلَالٌ وَ لَا يَبِيعُ دَارَهُ وَ لَا غُلَامَهُ وَ لَا جَمَلَهُ.»

در این که اینقدر تنگ نیست که به هر حال طرف، این جوری نیست که نیاز ضروری به آن معنای ضروری ضروری باشد، ولی این یک مقداری به هر حال توسعه درش هست آن بحثی نیست.

**شاگرد:** این هم خیلی توسعه است، اگر اینجوری باشد که دیگر چون یعنی طرف هم خانه هم زندگی، خادم همه چی دارد.

**استاد:** افراد با افراد فرق دارند. یعنی یک نفر هست که اصلا چیزش در همین است، شأن اجتماعی‌اش این هست «وَ تَصُونُ وَجْهَهُ وَ وَجْهَ عِيَالِهِ» یعنی اگر این نداشته باشد آبرویش می‌رود، آبرویش به این وابسته است، تعبیر یعزه و امثال اینهاست.

**شاگرد:** این حفظ وجه شأن کلا یک حد وسطی است

**استاد:** یعنی به هر حال این که زکات اینقدر به آن معنا سخت نیست، به همین جهت این روایت را آوردم، ولی حالا یک کسی که حتما طرف باید ملحق بشود به اوساط الناس آن را مناقشه را دارم. یا مثلا حالا از این روشن‌تر در بعضی روایات هست که مثلا می‌شود از زکات میوه و اینجور چیزها برای اشخاص تهیه کرد. خب میوه جزء ضرورات اوّلیۀ زندگی نیست ولی خب به هر حال افراد میوه هم می‌خواهند. این که ما بگوییم حتما باید قوت به معنای آن چیزی که نان بخور و نمیر به قول معروف آن باشد آن نیست. ۱۲۸۴۷ این روایت را هم ملاحظه بفرمایید. و این که در آن روایت ابی بصیری که بود می‌گوید نصف قوتش هم باید داشته باشد نصف قوت برای همینجور هزینه‌هاست، یعنی یک سری هزینه‌های ضروری اولیه است بالاتر از آن هزینه‌های ضروری اوّلیه یک مقداری هزینه‌هایی که به هر حال جانبی وجود دارد امثال اینها، اینها را هم طبق این روایت اجازه داده شده. ۱۲۸۴۷ را ببینید. روایتی که ما تصحیح می‌کنیم از جهت سندی:

«مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ»، محمد بن ابی عبد الله استاد کلینی محمد بن جعفر کوفی اسدی هست وکیل ناحیۀ ناقصه است آن ثقه است.

«عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» ما سهل بن زیاد را توثیق می‌کنیم.

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو» سعید بن عمرو را نمی‌دانم توثیق دارد یا ندارد اگر هم توثیق نداشته باشد روایت احمد بن محمد بن عیسی کافی هست برای توثیقش.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ» این را دقت کنید این استدلال به این روایت وجه استدلال را. می‌گوید: «قُلْتُ لَهُ يَشْتَرِي الرَّجُلُ مِنَ الزَّكَاةِ الثِّيَابَ وَ السَّوِيقَ وَ الدَّقِيقَ وَ الْبِطِّيخَ وَ الْعِنَبَ» می‌گوید شخص به جای این که پول به طرف بدهد آن چیزی را که به وسیلۀ این زکات طرف می‌خواهد با آن تهیه کند و آنها آن را بدهد، کالا بدهد، یعنی این کالایی هست، از این استدلال این است که کأنّ این کالاها زکات برای تأمین این کالاهاست، حالا به جای این که طرف پول بدهد آن کالا را بدهد، عین زکوی را نمی‌خواهد بدهد، کالا می‌خواهد بدهد، ثیاب و سویق و دقیق، خب ثیاق و سویق و دقیق آن احتیاجات ضروری زندگی به طور معمول، و البطیخ و العنب، خربزه و انگور و اینها تهیه کند و امثال اینها. خب خربزه و انگور به طور متعارف جزء نیازهای ضروری آن چنانی افراد نیست که به هر حال آن زندگی عادی مردم از میوه هم که خالی نیست.

«فَيَقْسِمُهُ قَالَ [علیه السلام] لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا الدَّرَاهِمَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.»

فقط باید پول بدهد، یعنی یا باید آن اصل مال را اگر می‌خواهد به جای این که مثلا گندم و جو و اینها بدهد بخواهد بدل بدهد، بدل زکات فقط درهم است، آنش را ما کار نداریم، آن یک بحث دیگر است که در جای خودش هم مورد فتوا هم همین هست که هر چیزی را به عنوان بدل نمی‌شود داد، پول را می‌شود به عنوان بدل داد. این «لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا الدَّرَاهِمَ» یکی از مواردی هست که درهم به عنوان مثال برای نقد رایج به کار رفته شده، «لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا الدَّرَاهِمَ» نه این که حالا باید درهم بدهید، حالا که درهم نیست حالا چه کار کنیم؟ این دراهم یعنی نقد رایج باید بدهد کالا کافی نیست باید درهم داده بشود.

**شاگرد:** دینار

**استاد:** دینار هم می‌شود بدهد، همۀ اینها هم کفایت می‌کند، این خصوصیت ندارد که دراهم به آن معنا خصوصیت، یک کالا در مقابل عروض است، کالا طرف نمی‌تواند بدهد، دراهم بدهد یعنی نقد بدهد.

**شاگرد:** استدلال به روایت چجور شد؟

**استاد:** استدلال این هست که با زکات طرف می‌تواند میوه بخرد.

**شاگرد:** سؤال راوی بوده؟

**استاد:** ولو ذهنیت سؤال راوی این هست و این ذهنیت تنفیذ شده امضا شده، استدلال این است.

**شاگرد:** مورد روایت به قول شما همیشه تأکیدش این است که مورد روایت چه در غیرش اطلاق نگوییم

**استاد:** در صورت مورد روایت داریم اطلاق می‌گیرم.

**شاگرد:** مورد روایت این است که من اصل خودش را بدهم یا درهم بدهم، حضرت می‌گوید

**استاد:** نه تصریح می‌کند در مورد

**شاگرد:** بطیخ مگر

**استاد:** نه بطیخ، این که صریح است که مورد نیست، از مورد روایت اطلاق نمی‌خواهم بگیرم.

**شاگرد:** چون خارج شده از مورد سؤال

**استاد:** مورد سؤال، ازش استفاده می‌شود که لازم نیست حتما نیازهای ضروری باشد، ببینید یک جور دیگر چند جور می‌توانیم به این استدلال کنیم. یک جور این است که اصلا ذهنیت حاکم این هست که وقتی گفتند به فقیر زکات بده می‌گوید زکات برای تأمین بطیخ و عنب و اینها هم هست، اینجور نیست که زکات فقط آن نیازهای ضروری اوّلیۀ زندگی اشخاص را بخواهد تأمین کند، آن نیازهایی که به هر حال یک نحو نیازی هست ولو یک مقدار نیاز بالاتری از چیز هست که چه بسا ما بگوییم نفقه‌ای که بر واجب النفقه واجب است اینها را هم داخلش است، ارزاق الفقرا، قوت الفقرا، ما یکتفون، اینها اینجور نیست که آن مقدار این که دقیقا آن حداقل حداقل حداقل، آن نیست، ولی عرض من این هست که آن بیان شهید صدر هم که می‌خواهد بگوید که به متوسط مردم باید ملحق بشود آن را دیگر دلیل نداریم، آن چیزهایی که در همین حد فرض کنید نیازهای اینجوری، حالا یا چیزهایی که آبروی شخص به آن وابسته است آن روایت ابی بصیر دیگری که خواندم آن روایت آن چیزهایی است که، طبق قاعده هم هست که به هر حال حاج آقای ما در بحث حج و استطاعت دو تا چیز را معمولا ذکر می‌کنند که نباید صرف حج و انجام حج هتک حیثیت شخص نباید باشد و حرج نباشد، این دو تا را. اگر شخصی انجام حج منشأ هتک حیثیتش بشود یا حرج بشود حج برایش واجب نیست، استطاعة را می‌گوید اصلا عرفا هم همین است، مستطیع و استطاعة آن چیزی که منشأ این می‌شود که هتک حیثیت طرف بشود و امثال اینها. خب آن روایت با توجه به شرایطی که به خصوص امام علیه السلام آن ولید بن صبیح را می‌شناختند اصلا تا عباس بن ولید بن صبیح را مطرح کرد امام علیه السلام یاد پدرش افتادند و اینها خب افراد ببینید فرض کنید یک نفری هست مثل شهاب بن عبد ربه، در روایات ما شهاب بن عبد ربه ثروتمند بوده و این می‌گوید مکه که می‌رفته در هر منزلگاه یک گوسفند قربانی می‌کرده به همۀ کاروان می‌داده، که امام علیه السلام خیلی ناراحت می‌شوند از دستش، می‌گوید چرا؟ می‌گوید شما مؤمنین را ذلیل می‌کردید، تو خلاصه این خیلی از این افرادی که در کاروان هستند ممکن بود تمایل داشته باشند مثل تو بذل و بخشش کنند تو اینجوری، بعد حضرت بهش می‌گویند فاذهب نزراعک فاذهب نزراعک فاذهب نزراعک، کسانی چیز بشود که اگر هم به آنها کمک می‌کنی اگر آنها را تحت پر و بالت می‌گیری آبروی آنها نمی‌رود، ذلیل، اذلل، یکی از چیزهایی که خیلی مهم است بحث این که اشخاص باید مواظب باشند که رفتارشان دیگران را ذلیل نکند، یک تعبیر در یک روایت هست می‌گوید خداوند به بنده هر گونه اختیاری داده ولی اختیار این که خودش را ذلیل کند بهش نداده، این دیگر اختیار این که انسان خودش را ذلیل کند را بهش نداده، خب طبیعی است افراد می‌گوید فرد با فرد خیلی فرق دارد از جهت شرایط اجتماعی و اینها، یک نفر ممکن است به هر حال شرایطش جوری هست که

**شاگرد:** حالا این پاسخ نسبت به مرتکزین سائل ساکت است، لا یعطیه الا الدراهم

**استاد:** نه یعنی می‌تواند دراهم را بدهد برای این که او از این چیزها را بخرد یعنی اگر من دراهم را می‌دهم برای این که این چیزها را ندارد، ثیاب و سویق و دقیق و بطیخ و عنب را ندارد، من بهش دراهم را می‌دهم تا اینها را تهیه کند، این که روشن است که می‌خواهد بگوید

**شاگرد:** از انقلابش استفاده می‌کنیم.

**استاد:** نه اصلا صریح روایت این است، یعنی برای این است، می‌گوید من به جای این که آن چیزی را که آن با درهم می‌خواهد تهیه کند خود آن را بهش بدهم، امام می‌گوید نه شما دراهم را باید بدهید، آن خودش می‌داند که چه کار باید بکند، که البته در روایات هم هست ولی یک نکته‌ای حالا وقت گذشته من این یک نکته‌ای هم عرض بکنم، در بعضی روایات هست می‌گوید شخص می‌تواند با زکات حج به جا بیاورد، اشکالی ندارد، آن روایت به درد بحث ما نمی‌خورد چون آن روایت این است که طرف ذخیره می‌کند می‌گوید فرض کنید مخارجی زندگی‌اش دارد آن هم البته به یک معنا استدلالش درست است مخارج ضروری که دیگر کمتر از آن می‌میرد این نیست، زکات بهش داده، زکات یک مقدار بیشتر از مخارج ضروری اوّلیه اوّلیه بوده، آنها را ذخیره کرده، به خودش سخت گرفته، اینقدر سخت گرفته، سخت گرفته سخت گرفته تا اینها را جمع کرده باهاش حج رفته، امام می‌گوید اشکال ندارد وقتی مال زکوی دست فقیر رسید ملک خودش است، حالا می‌تواند برای خودش سخت بگیرد با ذخیره‌اش حج به جا بیاورد آن هم فی الجمله در این که مال زکوی اینقدر می‌تواند یک مقداری زیاد باشد که طرف بتواند ذخیره کند، ولی یک مقداری در فی الجمله‌ای از توش استفاده می‌شود. ولی این که بخواهیم بگوییم حتی یلحقه بالناس این به نظر می‌رسد که به معنایی که شهید صدر معنا کردند ازش استفاده نمی‌شود، همان معنای دیگری که از سطح فقرا خارج شدن این را باید در بحث قرار داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد